

ای کاش... مرگ...

"روزها فکر من این است و، همه شب، سخن ام"
که ازین "زنده بلا-مرده بلا"یی، بکنم
پاره ای زهر، شود نیمه شبام شهیدِ خلاص
گورِ بابای من و زندگی پر محن ام
باز، گویم: نه؛ عزیزان ام آزرده بوند
که شود دفن، در این رهگذر، اجزای تن ام
چند در آتشِ فقری که خود افروخته ام
سوزم از فکرتِ آزادی ویران وطن ام؟
تا وطن در کفِ این نطفه‌ی بسمل باقی است^۱
نه جز این است، سزای من و کفرِ علن ام
قصدِ جان، بیهده نموده مرا خسترِ مرگ
که نفس تا بُوَدَم، دشمنِ این اهرمن ام
گرچه گه بارقه‌ای می‌جهد از ظلمتِ یأس
نشوم شاد؛ که دیریست ز جنسِ حزن ام
(وه که این خاکِ تبه، مامِ وطن، گاد مرا
گرچه خود گایور، از پیش و پس، استادِ فن ام!)^۲
"دیگران، قرعه‌ی قسمت، همه بر عیش زدند"
سهم من، غم بُد و، این چه؛ که در او بی‌رسن ام
مدعی، داو اگر بُرد، به غوغا، نه خطاست
بوده عیب از من و، وارونه مُجَل رِیختن ام!^۳

زد دکان، هرکه که دیدیم، به سودای وطن

زه! ازین ابلهی و، گوی سخن باختن ام

سپر افتاده مرا از کف و، می تازد فقر

گرچه با نظم قوی، یک تنه صد تهمت نام

بعد پنجاه، چه گویم، چو به خود درنگرم؟

ریدم اندر "من" خود؛ گر که همین بوده "من" ام!

ه. سهرابی

عثمانی قدیم. نوشهیز پنجشنبه، اول دی ماه ۹۰. ۲۲ دسامبر ۲۰۱۱

ک

پابرها:

^۱ این بیت و دو بیت بعد، سپس ترک (جمعه، ۲ دی ماه، ۲۳ دسامبر ۲۰۱۱) افزوده شد...

^۲ بدل: در سپوز، ارچه که خود گایور استاد فن ام!

«گایور» را، خودم - فی المجلس، بنا به نیاز - بر ساخته ام!

از اخوان ثالث، خوانده ام که نقل کرده که شاعران و فیلسوفان - یا صرفاً تنها این دو قشر ضالّه (این پاره پارازیت از من

است!) - حق دارند واژه بسازند... خب، پس من، برای احداث این بنای خیر، دو جواز محکم دارم!!

^۳ مُجُل: در غیث اللغات، «بُجُول» آمده «/بر وزن اصول/ به معنی استخوان و شتالنگ و پانسه و بازی قمار که از

استخوان می سازند (از برهان)».

و اما، در زادگاه نگارنده - طبس گیلکی - «مُجُول» گفته می شود (و به بازی آن «مُجُول بازی» یا «مُجُول» می گوئیم.

یعنی می گفتیم!!) و اختصاصاً، پاره استخوان خاصی ست (به گمان ام از مچ - یا شاید هم زانوی - بز و گوسپند)؛ و نه «پانسه» که

مؤلف غیث نقل کرده...

بازی ویژه ای که با سه قطعه ازین استخوانها انجام می شود، در روزگار قدیم (چنان که در آثار مکتوب می توان دید)

«کعب باختن» نامیده می شده.

صورت «مُجُل» را (که ممکن است در طبس هم معمول بوده باشد)، جاهایی دیده ام؛ اما اکنون به یادم نمی آید... در رمان

"جای خالی سلوچ"، اشخاص داستان به این بازی می پردازند؛ اما این هم به یادم نمی آید که دولت آبادی آن را به کدام یک از این

وجوه آورده: مُجُل، مُجُول، بُجُل، بُجُول.

در برخی متن های کهن (یا فرهنگ ها) به گمان ام «پژول» هم دیده ام.